گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهیدان عبدالرضا، حسن و حسین اسدی که همگی از همرزمان سردار سلیمانی در دفاع مقدس بودند

حاج‌قاسم نمی‌خواست خانواده ما داغ دیگری ببیند!

مادر شهیدان اسدی در کنار حاج قاسم

صغری خیل‌فرهنگ

خانواده شهیدان اسدی پنج پسر داشت که هر پنج نفرشان از رزمندگان لشکر ۴۱ ثارالله بودند که حاج‌قاسم سلیمانی فرماندهی آنها را به عهده داشت. عبدالرضا و حسن در جبهه‌های جنوب و حسین که مدتی مسئول دفتر حاج‌قاسم هم بود، در استان سیستان و بلوچستان در کنار شهید وحدت نورعلی شوشتری به شهادت رسید. راوی امروز خانواده اسدی‌ها، حبیب‌الله اسدی است؛ همان رزمنده‌ای که وقتی حاج‌قاسم او را در لشکر ۴۱ ثارالله دید، گفت: «تو اینجا چه می‌کنی؟ شما دو شهید داده‌اید و...» اما چندی بعد حبیب‌الله طعم مفقودالاثری و اسارت را چشید و بعد نوبت به دیگر رزمنده لشکر ۴۱ ثارالله رسید. حاج‌محمد آخرین رزمنده خانه اسدی‌ها هم جانباز شد. دو دختر این خانواده هم برای اینکه سهمی در جهاد داشته باشند با جانباز ازدواج کردند. حبیب‌الله اسدی با ما همکلام شد و از مجاهدت برادرانش و آزادی‌اش گفت که حاج‌قاسم برای تبریک به خانه‌شان آمد تا رسید به لحظه‌ای که مادر شهیدان عبدالرضا، حسن و حسین اسدی وقتی خبر شهادت حاج‌قاسم را شنید؛ لحظه‌ای که مادر گفت: «خدایا! چهارمین پسرم هم شهید شد!» آنچه در پی می‌آید ماحصل همکلامی ما با حبیب‌الله اسدی است.

کمی از خودتان بگویید. اهل کجا هستید؟

من آزاده و جانباز حبیب‌الله اسدی خانوکی متولد دوم فروردین ۱۳۴۷ از استان کرمان شهرستان زرند شهر خانوک هستم. ما دو خواهر و پنج برادر بودیم که سه برادرم حسن، حسین و عبدالرضا به مقام شهادت رسیدند. دو خواهرم همسر جانباز هستند و برادر بزرگ‌ترم رزمنده و جانباز است.

خانواده‌ای که سه شهید در دوران دفاع مقدس تقدیم کرده، قطعاً پای کار انقلاب و فعالیت دوران انقلاب بوده است.

با توجه به مذهبی بودن خانواده، بچه‌ها به ویژه سه برادر شهیدم در دوران انقلاب فعالیت داشتند. حاج‌حسین بیش از همه فعال بود. ایشان در تکثیر نوارهای امام با همکاری سرداران شهید حمید، حاج‌محمدحسین و عبدالله عرب‌نژاد و توزیع اعلامیه‌های امام در بخشی از شهرستان و مناطق صنعتی و معدنی (زغال سنگ) با جمعیت کارگری (هجدک، باب نیزو و ریحانشهر) فعالیت چشمگیری داشت. همچنین در واقعه مسجد جامع کرمان بر اثر ضرب و شتم عوامل شاه مصدوم شد. من و دو شهید دیگر حسن و عبدالرضا بیشتر در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کردیم و همچنین پخش اعلامیه‌ها در محل زادگاه خودمان. البته حسن و عبدالرضا با سن کمی که داشتند در تهیه کوکتل مولوتوف فعالیت می‌کردند.

کدام یک از برادرها، باب شهادت را در خانواده شما باز کرد؟

برادرم عبدالرضا پنجمین فرزند خانواده و متولد ۹ فروردین ۱۳۴۵ بود. ۱۵ سال داشت و در کلاس سوم راهنمایی درس می‌خواند که به عنوان بسیجی وارد جنگ شد و به همراه برادر دیگرم حسن سه مرتبه به جبهه اعزام شد. مرتبه سوم حسین هم آنها را همراهی می‌کرد که در نهایت در منطقه کوشک در عملیات الی بیت‌المقدس (فتح خرمشهر) در دوم خرداد ۱۳۶۱ به شهادت رسید. عبدالرضا و حسن از نیروهای آموزشی تحت فرمان سردار حاج‌قاسم سلیمانی بودند و البته آن زمان ثارالله هنوز تیپ و لشکر نشده بود. عبدالرضا به کارهای الکترونیکی و کاریکاتور علاقه داشت. حسین که در آخرین روزهای قبل از شهادت عبدالرضا همراه او بود، تعریف می‌کرد که عبدالرضا دائم قرآن می‌خوانده و بسیار شجاع، باوقار و شوخ‌طبع بود. من با عبدالرضا دو سال فاصله سنی داشتم و شدید به‌هم علاقه‌مند بودیم. وقتی پیکر ایشان را دیدم ۲۴ ساعت بیهوش شدم.

خبر شهادت عبدالرضا را چطور شنیدید؟

خبر شهادت را پدرم وقتی از مسجد به خانه بازگشت برایمان آورد. وقتی مادرم بابا را با آن حالت شاداب اما با چشمان خیس دید به او گفت چرا زود به خانه آمدی؟ پدرم جواب داد مهمان داریم. مادرم گفت حسین یا حسن؟ پدر گفت عبدالرضا. مادرم که ایستاده بود و در حال تدارک شام بود سریع نشست و دست‌هایش را بلند کرد و گفت خدایا راضی‌ام به رضای تو، از ما این قربانی را قبول کن.

دومین شهید خانه‌تان چطور به شهادت رسید؟

حسن متولد ۸ آذر ۴۳ و دومین شهید خانواده بود که در سن ۱۹ سالگی به شهادت رسید. بعد از شهادت برادرم عبدالرضا ایشان رسماً وارد سپاه شد. بعد از گذراندن آموزش‌های ویژه سپاه برای مدت کوتاهی در تیم حفاظت بیت رهبری مأموریت داشت. مدتی در حوزه مقاومت بسیج ریحانشهر فعالیت کرد و مدام اصرار داشت به جبهه اعزام شود و الحمدلله به آرزویش رسید. ایشان کلاس دوم دبیرستان بود که وارد سپاه شد و مجرد هم بود. هنوز تیپ ثارالله بود و لشکر ۴۱ ثارالله کامل شکل نگرفته بود ولی سردار سلیمانی فرمانده تیپ بود. اما حسین که در سپاه کرمان بود در قسمت تعاون جزو اولین نفراتی بود که لیست شهدا را دریافت می‌کرد و در نهایت در مرتبه چهارم حضورش در جبهه و در عملیات والفجر ۳ آزادسازی مهران در تاریخ ۱۶ مرداد ۶۲ به شهادت رسید.

شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

حسن در وسط معرکه جنگ در حالی که فشنگش تمام می‌شود و بر اثر شلیک گلوله تانک در کنارش دچار موج گرفتگی شدید می‌شود و در محاصره نیروهای بعثی قرار می‌گیرد، ابتدا دست راست خود را با علامت پیروزی بالا می‌گیرد که یکی از نیروهای بعثی از فاصله نزدیک یک تیر به وسط کف دستش شلیک می‌کند و او را دستگیر می‌کند و با سیم مسی دست‌هایش را به پشت سرش می‌بندند و روی زمین رهایش می‌کنند و با تانک روی بدنش می‌روند و همان‌طور که خودش قبل از اعزام به جبهه به یکی از دوستانش گفته بود دیگر پاهای من به خانوک برنمی‌گردد از بدن مطهرش فقط قسمت بالاتنه‌اش (از پاها به بالا) را برایمان آوردند و طبق وصیتنامه‌اش در جوار عبدالرضا دفن شد. حسن جوانی متین و سر به زیر و با همت بلند بود.

چطور متوجه شهادت ایشان شدید؟

برادرم حسین ساکن کرمان بود. خبر فتح مهران و پیروزی از دو روز قبل اعلام شده و ما منتظر بازگشت حسن از جبهه بودیم. شب قبلش مادرم کرمان بود که با سرویس بین راهی صبح زود به خانوک آمد. مادرم از من خواست برای چیدن بادام به درخت بزرگ باغ جلوی منزل بروم. چند دقیقه‌ای در بالای درخت بودم و کاملاً روی صحن خانه دید داشتم که دیدم برادرم حسین وارد منزل شد، مادرم با تعجب به حسین گفت شما که صبح زود قبل از اینکه سپاه بروی من را به سرویس رساندی! چه شده که بلافاصله به خانوک آمدی؟! حسین گفت مادرجان قرار است برایمان مهمان بیاید. مادرم متوجه شهادت حسن شد و من هم شاهد ماجرا بودم. نفهمیدم چگونه از آن ارتفاع درخت پایین آمدم. مادرم شروع به گریه کرد و گفت حسن‌جان آخر به آرزویت رسیدی مادرجان! مبارکت باشد. خداوند از ما هم قبول کند. دو روز بعد پیکر شهید دوم خانه‌مان حسن را آوردند، هر چه اصرار کردم نگذاشتند جنازه او را ببینم.

شهید عبدالرضا اسدی

شهید حسن اسدی

شهید حسین اسدی

خودتان هم همراه و همسنگر برادرهای‌تان بودید؟

هنگام شهادت دو اخوی‌ام عبدالرضا و حسن هنوز سن من به جبهه رفتن نمی‌خورد. تنها در یک دوره آموزش نظامی یک‌ماهه همراه عبدالرضا و حسن بودم و هر چه تلاش می‌کردم موفق نمی‌شدم که اعزام شوم. حتی با اینکه شناسنامه‌ام را دستکاری کردم به خاطر جثه کوچکم موفق به حضور در جبهه نشدم تا اینکه اواخر سال ۱۳۶۳ برای اولین مرتبه وارد جبهه شدم و هنگام عملیات بدر فروردین ۶۴ در جبهه بودم. چند سال به عشق حضور در جبهه لحظه‌شماری می‌کردم. حتی مرخصی هم نیامدم چون نگران بودم والدینم یا برادرم حسین مانع اعزام مجدد من شوند.

اولین عملیاتی که در آن حضور داشتید چه عملیاتی و چه سالی بود؟

اولین حضورم به سال ۶۳ و عملیات بدر بازمی‌گردد. آن زمان این‌طور مرسوم بود که روز قبل از عملیات فرمانده لشکر با بچه‌ها صحبت می‌کرد. ما در قرارگاه لشکر و من در واحد انتظامات لشکر بودم. خیلی مشتاق دیدار و روبوسی با حاج‌قاسم بودم. حاج‌قاسم عادت داشت بعد از سخنرانی برای روحیه دادن و مصافحت بین نیروها می‌آمد. من هم سر از پا نمی‌شناختم تا خلاصه نوبت به من رسید. حاج‌قاسم به محض دیدنم از شباهت زیادی که با حسین داشتم مرا شناخت و گفت شما برادر حسین هستی؟ گفتم بله. گفت من به حسین اجازه ندادم بیاید شما آمده‌ای؟ گفتم اسلحه برادرانم بر زمین مانده بود به خاطر همین آمدم. از محل خدمتم سؤال کرد، وقتی متوجه شد که جزو نیروهای گردان رزمی نیستم فقط روبوسی کرد و گفت هوای والدینت را داشته باش. بعد از آن موفق شدم سه مرتبه دیگر در جبهه حضور داشته باشم. یک بار در عملیات والفجر ۸ آزادسازی فاو به عنوان تک‌تیرانداز گردان ۴۱۲، یک‌بار هم به عنوان راننده جیپ فرماندهی واحد تخریب و در مرتبه آخر در گردان ۴۱۱ به عنوان کمک تیربارچی پدر همسر شهید والامقام حاج‌باقر منصوری حضور داشتم. من افتخار داشتم که به مدت هفت ماه در جبهه حضور داشته باشم.

چطور شد که به اسارت دشمن در آمدید؟ کمی از آن اتفاق برایمان بگویید.

من در ۴ خرداد ۶۷ در منطقه شلمچه بر اثر تک عراق و گیر افتادن در حلقه محاصره به اسارت نیروهای بعثی در آمدم. اسارت دوران خیلی سختی است. لحظه اسارت وقتی بعثی‌ها دست‌ها و چشمانم را می‌بستند، برای چند لحظه همه عزیزانم و خاطراتشان در مقابل چشمانم آمد. واقعاً قابل بیان نیست... والدینم، نامزدم، خواهران و برادرانم. پدر همسرم که در کنارم شهید شد. دوستان همرزمم که جلوی چشمم شهید و اربا اربا شدند. سه روز در بصره بودیم، بدون غذا و ۲۳ روز در زندان الرشید بغداد بودیم. مابقی دوران اسارت که جمعاً ۲۷ ماه شد در اردوگاه ۱۲ تکریت بودیم. من در تاریخ ۷ شهریور ۶۹ آزاد شدم. در آن روزها خاطرات زیادی برای من و همراهانم رقم خورد.

خانواده در جریان اسارت شما بودند؟

من به همراه چهار نفر از بچه‌های محله‌مان برای یک سال مفقودالاثر بودیم. حتی برای‌مان سالگرد شهادت هم گرفته بودند. اما اسارت هرچه بود به خدا نزدیک بودیم و خداوند را بسیار سپاسگزارم که این سعادت را به من عنایت کرد. مادرم بعد از آزادی به من گفت این قدر که فراق شما مرا اذیت کرد، شهادت دو برادرت مرا آزار نداد. بعد از آزادی اولین کسی که برای عرض تبریک به دیدار من و خانواده‌ام آمد حاج‌قاسم بود.

برویم سراغ آخرین شهید خانواده، شهید حسین اسدی.

حسین سومین فرزند خانواده بود که در دوم مهر ۱۳۳۹ به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی‌اش را در محل زادگاهش سپری کرد و دو سال در مدرسه معصومیه کرمان درس خواند. دوران راهنمایی خود را در زرند سپری کرد و برای ادامه تحصیل به کرمان رفت و در هنرستان دادبین رشته اتومکانیک تحصیل کرد. جوانی ۱۸ ساله بود که انقلاب به پیروزی رسید ولی حسین پیش از آن وارد فعالیت‌های انقلابی شده بود.

شغلش چه بود؟

حسین بعد از پیروزی انقلاب دیپلم مکانیک گرفت و در جهاد سازندگی شروع به کار کرد.

چه زمانی لباس جهاد و رزم را به تن کرد؟

حسین در غائله کردستان مسئول انجمن اسلامی محل بود و با شروع جنگ برای اولین مرتبه در عملیات حصر آبادان و همچنین در عملیات‌های طریق‌القدس و فتح بستان شرکت داشت. سومین مرحله حضور ایشان به همراه دو برادر دیگرم حسن و عبدالرضا در عملیات الی بیت‌المقدس بود که به عنوان تیربارچی ایفای نقش کرد. حسین در اواخر سال ۶۰ رسماً نیروی سپاه شد.

آشنایی برادرتان حسین و حاج‌قاسم از کجا شروع شد؟

حسین پس از ورود به سپاه با سردار سلیمانی آشنا شد و بعد از شهادت عبدالرضا مجدداً در جبهه بود تا اینکه حسن در مرداد ۶۲ شهید شد. حسین یکی از پاسداران برجسته و مورد توجه حاج‌قاسم بود. وقتی حاج‌قاسم خبر شهادت عبدالرضا و حسن را شنید دیگر به حسین اجازه حضور در جبهه را نداد.

دیگر به جبهه اعزام نشد؟ در کجا مشغول خدمت شد؟

حسین مدتی در ستاد منطقه ۶ مشغول شد اما بسیار علاقه‌مند بود که در کارهای خیر پشت جبهه سهیم باشد که برای همین وارد تعاون سپاه شد. همواره با خانواده شهدا و رزمندگان در ارتباط بود و دنبال رفع مشکل آنها بود. اکثر شب‌ها برای شناسایی و آماده کردن پیکر شهدا برای تشییع در معراج شهدا بود. در سال ۶۳ با پیگیری‌های فراوان قرار ملاقات خانواده محترم شهدای محل را با امام(ره) گرفت و به محضر امام مشرف شدند.

از آن روز دیدار با امام خمینی(ره) خاطره‌ای برایتان روایت کرد؟

آن زمان تعداد شهدای محل کمتر از ۱۵ نفر بود. حسین برای هر یک از شهدا عکسی تهیه کرده بود. همچنین یک عکس از خودش گرفته بود که خدمت حضرت امام داد. وقتی عکس خود حسین دست امام رسید از حضرت امام درخواست کرد جمله‌ای روی عکس بنویسد و امام با یک نگاه به چهره حسین لبخندی زده و این جمله را کنار عکس برادرم حسین مرقوم فرمودند: «خداوند این شهید مسعود را رحمت فرماید». همان یک جمله کافی بود تا دل حسین قرص شود که او هم به شهادت خواهد رسید. حسین سال ۶۴ با دختر خاله‌مان ازدواج کرد و ماحصل زندگی‌اش چهار فرزند، سه دختر و یک پسر بود.

دقیقاً زمانی که شما در اسارت بودید و خانواده تصور می‌کردند شهید شده‌اید، حسین مسئول امور شهدا بود. برای خود شما مراسمی برگزار نکرده بود؟

حسین سال ۶۳ با همکاری تعدادی از اعضای خانواده شهدا هیئت شهدا را تشکیل داده بود. سال ۶۷ همان‌طور که گفتم من و ۱۲ نفر از بچه‌های محل مفقودالاثر شدیم که پنج نفر از مفقودین شهید و هفت نفر اسیر بودیم. حسین در قالب هیئت شهدا اقدام به برگزاری سالگرد و یادواره شهدای محل می‌کند و این مراسم در اربعین ۶۸ برگزار می‌شود که بحمدالله هنوز هم ادامه دارد. این اقدامات و کارهای فرهنگی و خادمی شهدای حسین ادامه داشت. ایشان در حوادثی مثل سانحه شهدای غدیر و زلزله بم نقش چشمگیری در کمک‌رسانی به زلزله‌زدگان داشت. حسین در حادثه غدیر همراه تعدادی از بسیجی‌ها بقایای اجساد شهدا را جمع‌آوری می‌کردند. حتی حسین در زمان ورود آزادگان کمیته استقبال تشکیل داد. ارتباط حسین با حاج‌قاسم بیشتر شده بود تا اینکه مدرک لیسانس مدیریت خود را از دانشگاه امام حسین(ع) اخذ کرد. زمانی که حاج‌قاسم فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله(ع) بود حسین مسئول دفتر حاجی شد.

این مسئولیت، ارتباط ایشان را با حاج‌قاسم بیشتر از قبل کرده بود.

بله حسین بعد از آن مسئولیت دفتر نمایندگی ولی فقیه در سپاه قدس را عهده‌دار شد. حسین می‌گفت حاج‌قاسم یک الگوی واقعی برای من بود. حسین همیشه و به هر طریقی که می‌شد با حاج‌قاسم ارتباط برقرار می‌کرد. او می‌گفت واقعاً حاجی لیاقت چند بار شهید شدن را دارد.

شهادت ایشان چطور رقم خورد؟

حسین شیفته شهادت بود و بارها می‌گفت حرف امام بر زمین نمی‌ماند و من شهید می‌شوم. یادم است ۲۴ روز قبل از شهادتش به حسین گفتم چهره‌ات به شهدا شبیه شده است. به قول بچه‌های جبهه نور بالا می‌زنی! با لبخند زیبایی گفت مگر غیر از این انتظار داری؟! دعا کن در این مأموریت به آرزویم برسم. مأموریت سیستان برای حسین پیش آمد. او خانواده را راضی کرد و عازم زاهدان شد. حسین در تاریخ ۲۶ مهر ۸۸ در شهر پیشین استان سیستان و بلوچستان به همراه سردار شهید نورعلی شوشتری و تنی چند از دوستانش آسمانی شد و نامش در کنار شهدای وحدت جای گرفت.

چه ویژگی اخلاقی در وجود حسین او را به این عاقبت به خیری رساند؟

برادرم حسین به نماز اول وقت، قرائت قرآن و دعای فرج اهمیت زیادی می‌داد. دست به خیر بود. من که برادر و دوست او بودم تا لحظه شهادت حتی درجه نظامی او را نمی‌دانستم. او همچون مراد و مریدش حاج‌قاسم خادم شهدا بود و اهمیت زیادی به خانواده‌های شهدا می‌داد. ایشان در سال‌هایی که در پشت جبهه و در تعاون سپاه بود خدمات زیادی انجام داد. از حسین دلنوشته‌ای به یادگار مانده است که در آن از خدا خواسته بود با سر و روی خونی و شهادت از دنیا برود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۱۵

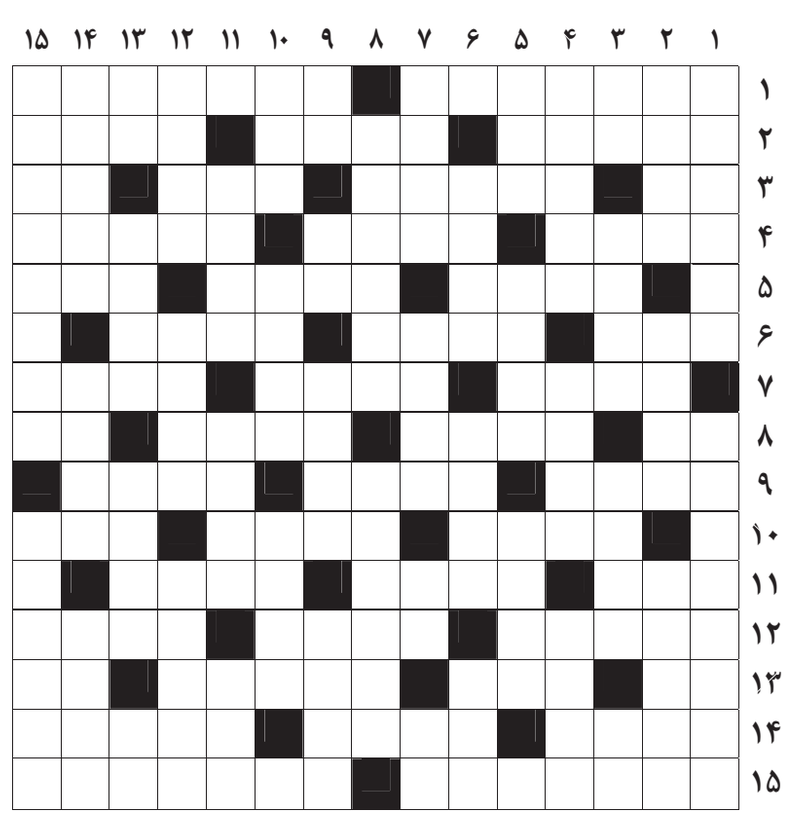

از راست به چپ

■ ۱- کتاب ایوان تورگینف، نویسنده روس- انگلیسی خلبان ■ ۲- ملاج نرم نوزادان- ترکیب تیم ورزشی- از نخست‌وزیران هند ■ ۳- مدافع فوتبال- اثر شکسپیر- از امضاهای دهخدا- رفوزه ■ ۴- شاه خوارزمی- نمره عالی- خستگی‌ناپذیر ■ ۵- خودی- فدراسیون جهانی شنا- طناب محکم ■ ۶- اسب چاپار- سراینده گرشاسب‌نامه- ارسال کردن ■ ۷- این یکی را بعضی مسئولان زیاد می‌دهند- شهری در اوکراین- کاغذ ضخیم ■ ۸- علامت فعل استمراری- رنگ قرمز قالیبافان- حنا- درخت تاک ■ ۹- گرفتگی زبان- نوعی بنزین- مالک شدن ■ ۱۰- فیلمساز ژاپنی و خالق داستان توکیو- کرگدن- دندان نیش ■ ۱۱- از مناطق دفاع مقدس- بر جوانان عیب نیست- ششمین معصوم ■ ۱۲- دروغ آذری- یار همایون- پول کم‌ارزش ■ ۱۳- سرمای سخت- ته چک- پرنده‌ای شکاری- حرف همراهی عرب ■ ۱۴- سگ شکاری- سرو کوهی- جوجه تیغی ■ ۱۵- زراعت- کلیسایی با قدمت بیست قرن در ارومیه

از بالا به پایین

■ ۱- نعمتی که شکرش پاکدامنی است- علمی که با ماوراءالطبیعه سروکار دارد ■ ۲- نمونک فرهنگستان- چیزها- نخ بافتنی ■ ۳- فی وارونه- شنونده- همسر گزینی- نگاه خیره ■ ۴- دلجویی- صبر زرد- ورزش فصل ■ ۵- اقبال- ژاپن قدیم- مفصل بین ران و ساق پا ■ ۶- جامه- جمع کسر- بنای بلند ■ ۷- مسابقه با وسایل موتوری- تخته شیرجه- چله کمان- حرف فقدان ■ ۸- کنایه از درستکار- قهرمان زنجیرشده یونانی ■ ۹- ضمیر اشاره- حرف زمین‌شوی- جزیره‌ای در خلیج فارس- نوعی ظرف آزمایشگاهی ■ ۱۰- شوق و ذوق- یار زیبا- محل عبور سیل ■ ۱۱- شیطان- بچه چهارپایان- وسیله برش ■ ۱۲- کالا- کبوتر صحرایی- بت‌ها ■ ۱۳- حرف فاصله- چاپلوسی- رمان آوای وحش را نوشت- پرحرفی ■ ۱۴- عامل بیماری کرونا- دخمه اموات اشکانیان- جمله دستوری ■ ۱۵- کنایه از پرحرف- اجازه ورود همگان برای حضور در برابر شاه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۸		۹			
۹						۱		۲
۶	۷			۲				
					۳		۱	
		۲			۷		۹	
۷		۴			۶			
۳	۵							
						۹	۴	۳
				۹	۲			

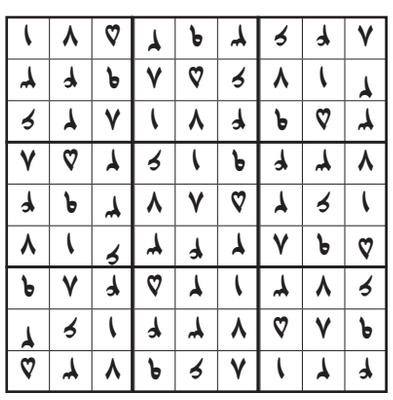

جدول کلمات متقاطع
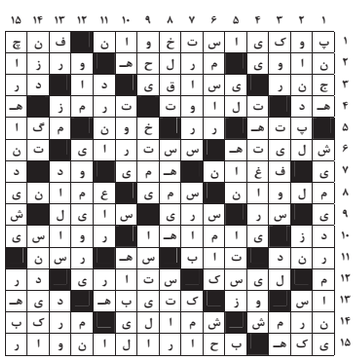
پاسخ جدول شماره ۶۱۱۴